

پوچشت: کاشمیور ری

حالات اسم در زارسی امروزی

چنانکه میدانیم زبانها بدو بخش تقسیم میشوند: معرب و غیر معرب. زبانهای معرب زبانهای هستند که اسم در آنها بر یک حال باقی نمیماند بلکه با اختلاف وظایفی که در تشکیل جمله انجام میدهد تغییر پیدا میکند، مانند زبان عربی و لاتین و آلمانی و غیر آنها. در گرامر های زبانهای اروپائی از این تغییر بلفظ «cas» تعبیر میکنند که در زبان فارسی میتوان به «حالت» ترجمه کرد.

در این قبیل زبانها از پس و پیش کردن کلمات در جمله فرقی اساسی در معنی حاصل نمیشود، چنانکه در زبان عربی مثلا میان دو جمله «نادی محمد علیا» و «نادی علیا محمد» از حيث معنی فرقی نیست و اعراب نشان میدهد که در هر دو «محمد» فاعل است و «علی» مفعول. همچنین در زبان لاتین جمله «Petrus amat Paulum» صریح است در اینکه پظرپل را دوست دارد، یعنی پظر فاعل است و پل مفعول زیرا «us» علامت فاعل است و «um» علامت مفعول. حالا اگر ترتیب کلمات را در جمله مذکور بهم بزنیم و بگوئیم: «Paulum amat Petrus» یا اینکه «Amat Petrus Paulum» باز همان معنی را خواهد داشت، زیرا چنانکه گفتیم بواسطه علامتهای «us» و «um» فاعل و مفعول از هم دیگر شناخته میشوند.

و زبانهای غیر معرب زبانهای هستند که اسم در آنها بر یک حال باقی است و با تغییر وظیفه در جمله، تغییری در او حاصل نمیشود، مانند زبانهای عبرانی و سریانی و فرانسه و انگلیسی و غیر آنها.

در این قسم زبانها اسم باعتبار نقشی که در تشکیل جمله انجام میدهد جای مخصوص و معینی در جمله دارد، چنانکه مثلا در زبان فرانسه اگر بگوئیم «Pierre aime Paul» معلوم میشود که «Pierre» فاعل و «Paul» مفعول است؟

و اگر جای این دو اسم را عوض کنیم و بگوئیم « Paul aime Pierre » فاعل و « Pierre » مفعول خواهد بود . ولی بدین نکته هم باید توجه داشت که در هر چیز از زبانها، چه از بخش اول و چه از بخش دوم ، نه اعراب میتواند برای بیان آنها وظایف مختلف اسم کافی باشد انه نظم و ترتیب جمله، بد برای این در موارد حاجت، بحروف اضافه توسل جسته نارسانی اعراب و نظم جمله را با استعمال آن حروف جبران میکنند . حالا بینیم زبان فارسی امروزی جزء کلام است از این دو بخش است، مغرب است یا غیر مغرب ؟ برای فهمیدن این موضوع کافی است که اسمی را در چند جمله مختلف بکار ببریم که در هر یک از آنها نقش مخصوصی داشته باشد، و ما برای این کار کلمه « حافظ » را انتخاب میکنیم و مصراطه ای زیر را از دیوان حافظ در اینجا میآوریم :

- ۱ - حافظ از دوات عشق تو سلیمانی یافت
- ۲ - عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
- ۳ - ای دوست پرسیدن حافظ قدمی نه
- ۴ - حسد چه میری ای سست نظم بر حافظ
- ۵ - در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را

چنانکه می بینیم کلمه « حافظ » در جمله اول فاعل و در جمله دوم متنادا واقع شده و تغییر نیافتد .

در جمله سوم نیز مضaf الیه است و باز تغییری ندارد، و اگر کسره ای افزوده شده است در آخر مضaf است نه مضاف الیه، و آن نمیتواند دلیل اعراب اسم باشد زیرا اعراب یا حالت نماینده وظیفه است که اسم در جمله انجام میدهد و مضاف بودن از جمله این وظایف نیست ، بدلیل اینکه مضاف در عین حالی که مضاف است میتواند و حتی میباشد یکی از وظایف مختلف اسم را دارا باشد و حال آنکه دو وظیفه هر گز در یکجا گرد نمایند .

و دور نیست که این کسره مخفف حرف اضافه ای باشد در اول مضاف الیه ، چنانکه در زبان پهلوی آنرا بشکل (ای) مینویسند ، و در زبانهای اروپائی نیز برای مضاف الیه حرف اضافه مخصوصی است مانند « de » در زبان فرانسه ، و حتی در خود زبان فارسی نیز در بعض کلمات حرف اضافه « از » بکار میروند ، مانند « قبل اذاین » و « بعد از این » و « پیش از این » و « پس از این » ،

که بمعنی « قبل این » و « بعد این » و « پیش این » و « پس این » است ، چنانکه گاهی هم آنرا در همین موارد حذف کنند و مضاف را کسره دهند؟

نظمی گوید :

بعد یک ساعت آن دو آهو چشم
کساتش برق بودشان در خشم

و نیز گوید :

پیر چوز آن روضه مینو گذشت
بعد مهی چند بران سو گذشت
و منوجهری گوید :

حاسدم بر من همی بیشی کند این زو خطناست

بفسرد چوت بشکند گل پیش ماه فرودین .

و گهی هم بشکل اضافه مقلوب در آورند ، چنانکه فخرالدین گرگانی گوید :

که من یک ماه ذی تو میهمانم

ترا یک سال از آن بس میزبانم (معنی بس از آن)

و بهرامی گوید :

بر گونه سیاهی چشم است غرم او

هم بر مثل مردمک چشم از او تکس (معنی تکس او)

« غرم » بضم اول بمعنی دانه انگور و « تکس » بر وزن « جرس » بمعنی

هسته انگور است .

در جمله چهارم نیز کلمه « حافظ » که مفعول غیر صریح است برحال

خود باقی است .

همچنین در جمله پنجم که مفعول صریح واقع شده تغییر پیدا نکرده است ، زیرا « را » حرف مستقل و جداگانه است که در بهلوی « رای » بوده و امروز با « به » ترکیب یافته بشکل « برای » جزو حروف اضافه در بیان علت بکار میرود و خود او نیز از حروف اضافه است و معانی مختلف دارد ؛ گذشته از اینکه مفعول صریح در بسیاری از جاها بدون « را » استعمال میشود ، مخصوصاً در نثر قدیم که « را » عنوان مفعول صریح بندرت بکار میرفت .

پس دیده میشود که اسم در زبان فارسی امروزی برای حال ثابت است و تغیری نمیابد و بنا بر این زبان مزبور جزو زبانهایی است که دارای اعراب و حالت نمیباشند.

در اینجا این سؤال پیش میآید که اگر در زبان فارسی اعراب نیست پس چرا در دستور هنری که تاکنون برای این زبان نوشته شده است از حالات چهارگانه اسم بحث میشود: حالت فاعلی، حالت مفعولی، حالت اضافی، حالت ندادی؟ در جواب باید گفت که این بحث یا بکلمی بیمورد است و یا اگر بتوان معنای برای اوقا ایل شد خیلی محمل و ناقص است. زیرا اگر مقصود از حالات اسم تغییرات آن باشد، در زبان فارسی، چنانکه دیدیم اسم با تغییر وظیفه تغییر نمیکند، و ظاهراً این بحث در نتیجه تقلید از زبانهای اروپائی وارد دستور زبان فارسی شده است، چنانکه دستور نویسان زبان فرانسه نیز سابقاً در گرامر آن زبان بتقلید از زبان لاتین از حالات اسم بحث میکردند، ولی بعدها دیدند که بحث مزبور بیمورد و حتی مضر است و لذا آن را ترک گفته‌اند. و اگر مقصود از حالت وظیفه و نقشی است که اسم در جمله انجام می‌دهد در آن صورت باید اعتراف کرد که بحث مزبور خیلی ناقص است و حالات اسم فقط آنها که در کتابهای دستور قید کرده‌اند نیست، بلکه خیلی بیشتر از آن است، بدین قرار:

- ۱-۲-۳-۴-۵-۶- حالات فاعلی (فاعل و مسنده) و مفعولی (مفعول صریح و غیر صریح) و اضافی و ندائی، چنانکه در کتب دستور مندرج است.
- ۷- حالت مسنندی، مانند «برادر» در جمله «هابیل برادر قابل بود» ۸- حالات قیدی، مانند «قیامت» در مصراج: «قیامت زن خیمه پهلوی دوست» که قید زمان است ۹- حالات عضفی، مانند «مادر» در جمله «بدر و مادر را از خود منجانید»
- ۱۰- حالت بدی، که اسم برای توضیح یا تأکید اسمی دیگر آورده شود، مانند «پسر ذکریا» در جمله «محمد پسر ذکریا از فلسفه بزرگ ایران است» و مانند «خود» در مثال «تو خود گفتی» و «ایمن» دوم در این بیت:

دلقوی باشد چو دامن پاک باشد مرد را
ایمنی ایمن چو دامن پاک گشت و دلقوی

۱۱- حالت تمیزی ، بدین معنی که اسم از کلمه‌ای یا از نسبتی بهام را برطرف سازد؛ او لی مانند « سیم » در مصراج « گدا را کند یک درم سیم سیر » و دومی مانند « پسندیده حق » در مصراج « که ایشان پسندیده حق بسته » و « جزا » در مصراج « بدی را بدی سهل باشد جزا » ۱۲- حالت وصفی ، زیرا همچنانکه صفت میتواند جانشین موصوف شده یکی از حالات اسم را پیدا کند ، مانند « دلنا بهتر از نادان است » اسم نیز میتواند در جای صفت واقع شده اسم دیگری را توصیف نماید ، مانند « طلا » و « حریر » در این دو بیت صائب تبریزی :

تعظیم مصحف از پی نقش طلا کنند	حاشا که خلق کار برای خدا کنند
پوشند اگر بدیر باو اقتدا کنند	این جامهٔ حریر که مخصوص کعبه است
	که اولی « نقش » را توصیف میکند و دومی « جامه » را .

گرچه معمولاً اینگونه ترکیب اضافی میدانند از نوع اضافه بیانی ، ولی اگر بنا باشد که در تدوین قواعد دستوری معنی را رهنمای خود قرار دهیم ، چنانکه شایسته هم همان است ، باید این قبیل ترکیبها را ترکیب وصفی دانست ؟ زیرا مثل دو کامه « طلا » و « حریر » در دو بیت مزبور جز توصیف « نقش » و « جامه » کار دیگری ندارند ، و وصف بودن « طلا » و « حریر » در اینجا خیلی برجسته تر و روشنتر است از وصف بودن لفظ « این » در جمله « این کتاب سودمند است » و لفظ « هفت » در جمله « هفت هفت روز است » و امثال آنها .

و علت اینکه معمولاً آنها را ترکیب اضافی میدانند آن است که می‌بینند در نحو عربی امثال این ترکیبها باتفاق علمای نحو ترکیب اضافی است ، غافل از اینکه اولاً در تدوین قواعد دستوری برای هر زبان خود آن زبان را باید منظور داشت نه زبانهای دیگر را ، ثانیاً در زبان عربی دلیل قاطعی هست بر اضافی بودن این نوع ترکیبها و آن مجرور بودن اسم دوم است ، در سورتیکه در زبان فارسی چنین دلیلی وجود ندارد و کسره آخر اسم اول چنانکه میتواند در مضارف باشد ، در موصوف نیز میتواند وجود پیدا کند ، ثالثاً اگر در زبان عربی صراحت هست بر اینکه این نوع ترکیبها ترکیب اضافی است ، در عوض ، بعض زبانهای هم هست که وصفی بودن ترکیبها مزبور در آنها قطعی است ،

چنانکه در زبان ترکی امثال « demir kapı » و « das koprı » و « gumus kasık » (۱)، با اینکه دستور نویسان زبان ترکی آنها را بتقلید از نحو عربی ترکیب اضافی گرفته‌اند (رجوع شود به « عثمانلی لسانی » تأثیر صالح احسان، استانبول، ۱۳۱۹، ص ۲۴۳)، قطعاً ترکیب وصفی است، و گرنه بایستی بشکل «gumusun kasığı» و «demirin kapısı» و «dasın koprusu» عجالة از حالات اسم (معنی وضایف مختلفی که در جمله انجام میدهد) همین دوازده حالات بنظر آمد و ممکن است با تبعیت بیشتری در آینده حالات دیگری نیز بیدا شود که براین عده افزوده گردد (۲).

(۱) - به معنی « پل سنگ » و « در آهن » و « قاشق تقره ».

(۲) - در این قاله در موضوع «cas» از منابع نامبرده در زیر استفاده شده است :

- 1 - Claude Augé, « Larousse Universel »;
- 2 - Paul Angé, « Larousse du XXe siècle »;
- 3 - M. Bescherelle aîné, « Dictionnaire National ou Dictionnaire Universel de la Langue Française »;
- 4 - MM. Latire et Fleury, « Dictionnaire Française Illustré des Mots et des Choses »;
- 5 - J. Ch. Laveaux, « Dictionnaire raisonné des Difficultés grammaticales et littéraires de la Langue Française ».